فصلنامه «مطالعات تاریخی»
سال هجدهم- شماره ۶۸ -بهار ۹۹
صفحات: ۹۱-۶۳

Historical Studies Quarterly
Vol. 18-No.68-Spring 2020
pp:63-91

بررسی کودتای سوم اسفند در سرکوب «جمهوری ایران» نهضت جنگل

* میثم عبداللهی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲

چکیده

در این مقاله به بررسی نقش سرکوبگرانه انگلیس و عوامل آن، در دوره پایانی نهضت جنگل، اردیبهشت ۱۲۹۹ تا آذر ۱۳۰۰، پرداخته‌ایم. عوامل انگلیس در این برهه در چند جبهه مختلف به جنگ نهضت جنگل رفتند. بخشی از عوامل برجسته انگلیس، به صورت نفوذی در میان بلشویک‌ها حضور پیدا کردند و جریان چپ را به سمت اهداف انگلیس مدیریت کردند. آن‌ها با تندروی، رهبری این جناح را به‌دست گرفتند و فعالیت‌هایی انجام دادند که به ضرر نهضت جنگل بود. از سوی دیگر، میرزا کریم‌خان رشتی، از برجسته‌ترین عوامل انگلیس در ایران معاصر، جبهه عظیمی ایجاد کرد و طیف مختلفی از گروه‌های داخلی را حول محور ضدیت با نهضت، گردآورد. شوروی نیز، به‌رغم تمام شعارهای ضدامپریالیستی، برای نابودی نهضت جنگل، با انگلیسی‌ها همکاری و در نهایت نهضت را سرکوب کردند.

کلیدواژه‌ها: نهضت جنگل، میرزا کوچک جنگلی، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، انگلیس، رضاخان.

---

* طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم و پژوهشگر تاریخ معاصر، ab.meysam@gmail.com

۱. مقدمه

نهضت جنگل هفت سال طول کشید و سه دوره را پشت سر گذاشت:

۱. دوران مدیریت «هیأت اتحاد اسلام» (مرداد ۱۲۹٤ ـ خرداد ۱۲۹۷)؛

۲. دوران مدیریت «کمیته اتحاد اسلام» (خرداد ۱۲۹۷ ـ اردیبهشت ۱۲۹۹)؛

۳. دوران «جمهوری ایران» (اردیبهشت ۱۲۹۹ ـ آذر ۱۳۰۰).

در این مقاله به مطالعه دوره سوم، دوران «جمهوری ایران»، پرداخته‌ایم. میرزا کوچک در ابتدا به الگوی «مشروطه سلطنتی» باور داشت. او برای برانداختن استبداد و استقرار مشروطه تلاش زیادی کرد؛ در این راه جنگید؛ فداکاری کرد؛ و حتی مجروح شد. اما با گذشت حدود ۱۵ سال از مشروطه و دیدن ضعف‌ها و اشکال‌های آن، به این نتیجه رسید که الگوی مشروطه سلطنتی پاسخگوی نیاز مردم ایران نیست. لذا از مشروطه عبور کرد و به الگوی «جمهوری ایران» رسید. بعد از مشروطه گاهی حرف «جمهوری» در برخی محافل و مطبوعات زده می‌شد، اما پیش از میرزا کوچک این موضوع چندان جدی نبود.

طرح «جمهوری ایران» از سوی میرزا کوچک در اردیبهشت ۱۲۹۹ (رمضان ۱۳۳۸ق) را باید از فرازهای مهم تاریخ معاصر به‌شمار آورد. این موضوع در حالی صورت گرفت که هنوز کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ رخ نداده بود و رضاخان، قزاقی گمنام بود و هنوز سه سال مانده بود که رضاخان با شبکه نظامی خود، در پوشش «پروژه جمهوریت»، برای کسب حکومت و براندازی قاجار اقدام کند (عاصیان، ۱۳۹۷: ٦۳).

جمهوری‌ای که میرزا کوچک ایجاد کرد یک جمهوری اسلامی بود که احکام اسلامی در آن اجرا می‌شد و تبلیغات مارکسیستی مانند اشتراکی کردن اموال به طور جدی ممنوع بود. به‌عبارت‌دیگر، میرزا کوچک «یک واحد مینیاتوری... از نظام اسلامی و جمهوری اسلامی را در رشت و در همان محدوده خاص خودش، گیلان، به‌وجود آورد» (خامنه‌ای، ۱۳۹۱).

موضوع اصلی این مقاله، تبیین نقش سرکوبگرانه انگلیس و عوامل آن، در دوره پایانی نهضت جنگل، از اردیبهشت ۱۲۹۹ تا آذر ۱۳۰۰، است. در این دوره، بخشی از عوامل برجسته انگلیس، در میان جریان بلشویک‌ها نفوذ کردند و جریان چپ را به سمت اهداف انگلیس مدیریت کردند. آن‌ها با تندروی، رهبری را به‌دست گرفتند و فعالیت‌هایی کردند که به ضرر نهضت جنگل بود.

انگلیسی‌ها مدتی قبل از کودتای سوم اسفند، در تکاپو برای انقراض قاجار و استقرار یک حکومت دست‌نشانده، به دنبال گزینه‌هایی بودند. یکی از گزینه‌های مورد نظر آن‌ها در

گیلان، میرزا کوچک، بود. نماینده انگلیس در شعبان یا رمضان ۱۳۳۶ق، با میرزا کوچک جنگلی ملاقات کرد و پیشنهاد حکومت ایران را به او داد؛ مشروط به‌این‌که منافع انگلیس را تأمین کند؛ اما میرزا آن را نپذیرفت. بنابه روایتی، عوامل انگلیس با رضاخان هم نخستین‌بار در گیلان ملاقات کردند و در نهایت او را به‌این‌منظور برگزیدند. این دیدار در ذی‌الحجه ۱۳۳۵ق در نزدیک رشت، به واسطه میرزا کریم‌خان رشتی، با اردشیر ریپورتر، رأس شبکه انگلیس در ایران، روی داد. در واقع، ماجرای سقوط میرزا کوچک از همین‌جا آغاز می‌شود.

۲. پیشنهاد حکومت ایران به میرزا کوچک

روسیه تزاری متحد انگلیسی‌ها در جنگ جهانی اول بود. این دو کشور از آغاز جنگ، به‌رغم اعلام بی‌طرفی دولت، ایران را اشغال کردند. بعد از انقلاب کمونیستی در روسیه، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ (مهر ۱۲۹۶)، نیروهای نظامی روسیه تزاری به‌تدریج ایران را خالی کردند و به کشورشان برگشتند؛ اما آنها، به‌ویژه فرماندهان ارشد، در رژیم بلشویکی جدید نیروهای ضدانقلابی به‌شمار می‌آمدند و می‌بایست منتظر محاکمه، و حتی اعدام، می‌ماندند. همین باعث شد گروهی از آن‌ها در رفتن به کشورشان تعلل کنند. انگلیسی‌ها نیز از این فرصت استفاده و برخی از آن‌ها را مجاب کردند تا با نیروهای تحت امرشان به ارتش انگلیس بپیوندند و در عوض ازآن‌به‌بعد حقوق خود را از ارتش انگلیس بگیرند. انگلیسی‌ها همچنین نیروهای خود را به مناطقی که روس‌ها تخلیه می‌کردند، فرستادند.

نیروهای اشغالگر انگلیسی به فرماندهی ژنرال لیونل چالز دنسترویل[1] در صدد بر آمدند گیلان را اشغال کنند و با این کار به چند هدف برسند: نخست، جای خالی ارتش روسیه را در گیلان پر کنند. دوم، نهضت جنگل و میرزا کوچک را سرکوب کنند. سوم، برای دستیابی به نفت بادکوبه، از گیلان عبور کنند و راهی قفقاز شوند. قوای انگلیس در نزدیکی گیلان، در قزوین، مستقر شدند و خود را آماده ورود به گیلان کردند. همراه آن‌ها بخشی از نیروهای نظامی روس به فرماندهی لازار فئودورویچ بیچراخوف[2] بودند که مدتی در ایران سردرگم بوده و در صدد بازگشت به کشورشان، روسیه، بودند. دنسترویل و بیچراخوف نمایندگانی از قزوین راهی گیلان کردند تا با سران نهضت جنگل مذاکره کنند و بتوانند با کم‌ترین هزینه،

1. Lionel Charles Dunsterville.
2. Lazar' Fedorovich Bicherakhov.

وارد گیلان شوند. کلنل استوکس انگلیسی و بازیل پ. نیکیتین[1] روسی به نمایندگی از دو ارتش انگلیسی و روس، برای مذاکره با قوای جنگل وارد گیلان شدند و در خرداد ۱۲۹۷، با میرزا کوچک در روستای «آتشگاه» ملاقات کردند (نیکیتین، ۱۳۲۹: ۳۰۲ـ۲۹۹).

میرزا کوچک، به روس‌ها که می‌خواستند ایران را تخلیه کنند، با ضوابطی، اجازه عبور از گیلان را داد، ولی به انگلیسی‌ها که می‌خواستند به بادکوبه بروند، اجازه عبور نداد. استوکس به میرزا کوچک پیشنهاد داد اگر او با دولت انگلیس همکاری کند، انگلیسی‌ها حاضرند حکومت او را بر تمام ایران به‌رسمیت بشناسند. فخرایی، پیشنهاد حکومت ایران به میرزا کوچک به وسیله استوکس انگلیسی را به این شرح بیان کرده است:

کلنل استوکس می‌گوید که در روابط شما با دولت ایران، ما کاملاً بی‌طرفیم و به‌هیچ‌وجه مداخله‌ای نمی‌کنیم و تمایلی نداریم که در اوضاع سیاسی کشورتان دخالتی نمائیم. با همه این مراتب، چنانچه میرزا کوچک‌خان با این جریانی که به استحضارش رسید، تصمیم بگیرد که با بلشویک‌ها مخالفت بورزد و به دوستی انگلستان اعتماد نماید، دولت اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان، حاضر است با کمال میل حکومت جنگل را در ایران به‌رسمیت بشناسد.

میرزا جواب می‌دهد که: درست است که پیشنهاد شما صددرصد به نفع ما است، لیکن جنگل معتقد نیست که در روش متخذه خویش، تغییراتی بدهد و زیر بار چنین معامله‌ای برود، و بنا بر این قبول چنین پیشنهادی از ماها ساخته نیست. برای من و همکارانم تشکیل یک حکومت مقتدری، زیر نفوذ شما، مقرون به‌افتخار نخواهد بود (فخرایی، ۱۳۷۶: ۱۱۸).

آیت‌الله بهجت (۱۳۸۸ـ ۱۲۹۵)، که در دوران نهضت جنگل در سنین کودکی در فومن به‌سر می‌برد و بعدها با سران نهضت ارتباط یافت و در دوران نوجوانی و جوانی بسیاری از وقایع نهضت را از زبان خودشان شنید، ماجرای آن جلسه را با یک واسطه به صورت زیر نقل می‌کند:

برای آقای خمینی [هم] نقل کردم از شخصی که حضور داشته در جلسه‌ای که سفیر انگلیس، نزد میرزا کوچک‌خان بوده و می‌خواست [میرزا کوچک] با آن‌ها همکاری کند تا او را به حکومت [ایران] برسانند.

میرزا می‌گوید: حکومتی که شالوده‌اش را شما بریزید، پایدار نمی‌ماند.

(آقای خمینی از این سخن میرزا، خوشش آمد.)

سفیر انگلیس گفت: ما طمع ارضی در کشور شما نداریم؛ ولی طمع در منافع داریم. اگر قبول

1. Basile P. Nikitine.

نکردی، دیگری را که رذل‌ترینِ مردم است، بر شما مسلط می‌کنیم!
او ادامه داد: تا چند روز دیگر، من در کرمانشاه، و بعد در بصره و بعد در هندوستان هستم. تا چهارده روز، وقت دارید پاسخ بدهید، تا کار [حکومت ایران] را به دست شما بدهیم (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹: ۳۷۸).

آیت‌الله بهجت، به نقل از فرد دیگری می‌گوید میرزا از این‌که انگلیسی‌ها چنین نقشه‌ای برای ایران کشیده بودند، ناراحت بود:

دیگری نقل کرد، از فرمانداری که با میرزا ارتباط داشته، که بعد از این ماجرا، میرزا را می‌بیند. میرزا گریه می‌کند و می‌گوید: کدام شیر ناپاک خورده‌ای را برای حکومت ایران پیدا می‌کنند؟ (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹: ۳۷۷).

۳. اتصال رضاخان به شبکه انگلیس

در همین روزها بود که انگلیسی‌ها، در کنار افراد مختلف، رضاخان میرپنج را نیز برای حکومت ایران نامزد کردند. او در نهایت با گذراندن مراحلی به گزینه نهایی انگلیسی‌ها تبدیل شد. مطابق برخی گزارش‌ها، رضاخان در سفری که به گیلان کرد به واسطه کریم‌خان رشتی، به اردشیر ریپورتر، رأس شبکه انگلیس در ایران، متصل شد و مورد پسند وی قرار گرفت. ریپورتر در خاطراتش درباره نحوه آشنایی‌اش با رضاخان، در اکتبر ۱۹۱۷/ مهر ۱۲۹٦ در منطقه «پیربازار»، نزدیک رشت، چنین می‌نویسد:

در اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما در فرسنگ‌ها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده «پیربازار» بین رشت و طالش صورت گرفت. رضاخان در یکی از اسکادریل‌های قزاق خدمت می‌کرد. لشکر قزاق در آن زمان در خراسان و آذربایجان و مازندران و گیلان مستقر بوده و قزوین و رشت و طالش و خوی و قره‌سو و تبریز از مراکز اصلی این نیرو بود که تحت فرمان افسران روسی قرار داشت (شهبازی، ۱۳۹۳: ۱٤۸-۱٤۷).

پیشینه رابطه رضاخان با این شبکه و نقش واسطه‌گری میرزا کریم‌خان رشتی، برادر سردار محیی، نیز چنین بوده است:

رضاخان حداقل از سال ۱۹۱۳ که زیر فرمان رودمستر در زمره چماقداران سردار محیی در کردستان حضور داشت... به نحوی با شبکه اردشیر ریپورتر مربوط بود، و تحت پوشش آن قرار داشت. طبق اسناد و شواهد موجود، این قزاق خشن توسط میرزا کریم‌خان رشتی

کشف شد، و تا قبل از اکتبر ۱۹۱۷ تحت نظر وی قرار داشت و تنها زمانی که ضرورت یافت، مستقیماً به اردشیرجی وصل شد (شهبازی، ۱۳۹۳: ۸٦ و ۱٤۸)

منبع اصلی این گزارش کتاب *تاریخ مردوخ* است. نویسنده این کتاب، شیخ محمد مردوخ کردستانی، فرزند شیخ عبدالمؤمن، امام جمعه سنندج، است. او از روحانیان برجسته اهل سنت کردستان و امام جمعه موروثی سنندج بود. وی در دوران مشروطه می‌زیست و از رهبران مشروطه‌خواه آن منطقه به‌شمار می‌رفت. مردوخ شرح وقایع مشروطه، فعالیت‌ها و مشاهدات خود در کردستان را در کتاب *تاریخ مردوخ* آورده است. او وقایع دوران حکمرانی عبدالحسین‌خان سردار محیی بر کردستان را نیز نوشته است. رضاخان، زمانی که قزاق گمنامی در ارتش قزاق بود، همراه با سردار محیی به کردستان رفت و در دوران حکمرانی سردار محیی، در کردستان حضور داشت. او ملاقات‌هایی نیز با مردوخ داشته است. مردوخ کتاب خود را در دوران سلطنت رضاشاه نگاشت و در خاطراتش از وی تمجید کرد.

مردوخ، آغاز حکمرانی سردار محیی بر کردستان را ۲۱ محرم ۱۳۳۲ق/ ۲۹ آذر ۱۲۹۲ دانسته است (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹: ٥٤۷). تعدادی نیروی ارتش قزاق تحت فرماندهی رودمستر زاخارچینکوف، افسر روسی، همراه با سردار محیی از تهران به کردستان رفتند که ازجمله قزاق گمنامی به نام رضاخان بود که به خاطر این‌که به او سپرده بودند که با مسلسل ماکزیم کار کند، به «رضا ماکزیم» معروف شده بود. مردوخ می‌نویسد:

[سردار محیی] هنگام حرکت از تهران، یک عده قزاق را هم تحت ریاست رودمستر و ربا و رضاخان ماکزیم، اعلاحضرت کنونی، با خود آورده، از قروه به سمت مندمی و گلباغی رفتند. چند نفری از گلباغی‌ها را با مقدار اغنام و مواشی به شهر آوردند و رودمستر در کنار خسروآباد اردو زد (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹: ٥٤۷).

سردار محیی، با استفاده از نیروهای قزاقی که همراه خودش آورده بود و هزینه زیادی را به خزانه تحمیل می‌کرد، باید برای منطقه امنیت ایجاد و جلوی دزدی و ناامنی را می‌گرفت. اما نتوانست اقدام مثبتی برای ایجاد امنیت در کردستان انجام دهد و به‌جای آن، از رضاخان و رودمستر و سایر قزاق‌هایی که همراه آورده بود، برای دستگیر کردن اعیان و اشراف و باج گرفتن از آن‌ها استفاده می‌کرد؛ به عنوان نمونه، تلاش کرد با استفاده از چماق رضاخان، ۲۰ هزار تومان از میرزا علینقی‌خان آصف‌دیوان، نیای خاندان وزیری سنندجی، باج بگیرد (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹: ٥٤۹). حکمرانی سردار محیی در اوایل تابستان ۱۲۹٤ به پایان رسید و او با نیروهای تحت امرش، ازجمله رضاخان، به تهران برگشتند. بعد از آن بود که رضاخان با درجه

میرپنجی به فرماندهی تیپ قزاق‌خانه همدان رسید (شهبازی، ۱۳۹۳: ۷۱).

٤. اقدام انگلیس علیه نهضت جنگل

ورود نیروهای انقلابی چپ از شوروی به ایران، موجب وحشت انگلیسی‌ها شد. ایران همسایه شوروی بود و مرزهای طولانی با آن داشت؛ همین باعث شد تا انگلیسی‌ها به دنبال ایجاد یک «کمربند فولادین» و حکومت مرکزی قوی در ایران برای مقابله با بلشویسم باشند. نهضت جنگل یکی از موانع مهم برای رسیدن به این دیکتاتوری خشن بود. در یک سال و نیم آخر نهضت جنگل، شبکه انگلیس در ایران، میرزا کریم‌خان رشتی را تمام‌قد در دشمنی و توطئه‌افکنی علیه نهضت به‌کار گرفت. گیلان از دو جهت اهمیت داشت: ۱. عمق نفوذ و وسعت جغرافیایی نهضت جنگل در شمال، که به سبب فاصله نه‌چندان دورش از تهران، می‌توانست پایتخت را تهدید کند. ۲. واقع شدن آن در همسایگی با شوروی و ارتباط سران نهضت با قفقاز (شهبازی، ۱۳۹۳: ۷۵).

میرزا کریم‌خان رشتی به همراه عده‌ای از روشنفکران مانند سیدضیاءالدین طباطبایی (نخست وزیر بعدی)، ملک‌الشعرای بهار، مؤدب‌الدوله نفیسی کرمانی، تدین بیرجندی، محمود جم، اپیکیان ارمنی و عده‌ای دیگر «کمیته زرگنده» را تأسیس کرد. هدایت‌گر اصلی و مغز متفکر این جمع میرزا کریم‌خان رشتی بود (دولت‌آبادی، ۱۳٦۲: ۱۵۱ـ۱۵۰). این کمیته مسئولیت پیگیری سیاست‌های انگلیس را در ایران بر عهده داشت. دو وظیفه اصلی این کمیته سرکوب نهضت جنگل و استقرار یک دیکتاتوری آهنین در ایران بود. طرحی که برای سرکوبی نهضت جنگل ریخته شد، یک طرح کامل و پیچیده اطلاعاتی بود که پیش از آن، کریم‌خان در کمیته ستار برای خرابکاری علیه «دولت ایران آزاد» به کار گرفته بود. طرح اصلی، ایجاد شبکه قلابی با نقاب انقلابی‌گریِ افراطی و نفوذ در صفوف نهضت برای به‌دست گرفتن رهبری آن بود. در صورت عدم موفقیت طرح اصلی نیز، توطئه‌گری و اخلال، راهکاری بود که کمیته زرگنده باید اجرا می‌کرد (شهبازی، ۱۳۹۳: ۷۷).

میرزا کریم‌خان رشتی و برادرش عبدالحسین‌خان سردار محیی، اندکی پیش از ورود بلشویک‌ها به ایران، به رشت و انزلی رفتند و اوضاع را بررسی کردند. ورود کریم‌خان رشتی و عبدالحسین‌خان به رشت و انزلی، چند ساعت قبل از ورود ارتش سرخ شوروی به انزلی، حاکی از اطلاع میرزا کریم‌خان رشتی از وقایعی بود که قرار بود انجام شود. کریم‌خان کمی بعد به تهران رفت تا اوضاع را از پایتخت مدیریت کند؛ اما سردار محیی در گیلان ماند و

هم‌زمان با ورود بلشویک‌ها، با تظاهر به بلشویک بودن، خود را علاقمند به شوروی نشان داد. باقر کاظمی (مهذب‌الدوله) در خاطراتش می‌نویسد که صبح روز یکشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ در آخرین روزی که انگلیسی‌ها در انزلی حضور داشتند، و فردای آن روز که روس‌های سرخ با کشتی وارد بندر انزلی شدند، میرزا کریم‌خان رشتی و سردار محیی در رشت و بندر انزلی حضور داشته‌اند: «صبح یکشنبه تا ظهر با حاجی‌خان در غازیان گردش [کردیم] و ناهار در خانه رمضان‌اف در انزلی مهمان بودیم. سردار محیی، میرزا احمدخان، میرزا کریم‌خان و جماعتی دیگر نیز از رشت آمده بودند» (کاظمی، ۱۳۹۰: ۵۳۷).

در همین اوان، کل خاندان اکبر، به‌ویژه میرزا کریم‌خان رشتی، رنگ عوض کردند و تظاهر به مارکسیسم و چپ‌گرایی کردند:

[سردار محیی] پس از حوادث مهاجرت و بعد از انقلاب روسیه گاهی در تهران و گاهی در گیلان بی‌تکلیف امرار حیات می‌کرده است. در این وقت با ارتباط به کمیته زرگنده چنان‌که احتمال داده می‌شود با دستور مخصوص مخفی به گیلان رفته، با برادر کوچک خود بی‌آنکه کسی متعرض آن‌ها بشود چندی در رشت می‌مانند و خود را بلشویک می‌خوانند و از اینجا بلشویک مصنوعی گیلان شروع می‌شود؛ بلشویک شدن اشخاصی که این جامه به اندام آن‌ها به‌هیچ‌وجه برازندگی ندارد و باورکردنی نیست! (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۵۲).

سیدمحمد کمره‌ای، نیز ذیل وقایع آبان ۱۲۹۹ چنین می‌نویسد:

سردار محیی و عمیدالسلطان خیلی چپاول و غارتگری کرده‌اند و اگرچه صورتاً جزو احسان‌الله‌خان و خالوقربان هستند، لیکن روح‌شان در اطاعت انگلیسی‌ها است؛ به دلیل این‌که میرزا کریم‌خان در طهران محرمانه به واسطه اقدامات برادرش در رشت، پول خوبی از انگلیسی‌ها گرفته. شاید با اطلاع و تصویب میرزا محمدصادق طباطبایی باشد که در جزو بلشویک‌ها و کمونیست‌ها، این مظالم را به اسم آن‌ها بنماید (کمره‌ای، ۱۳۸۲: ۱۶۱۵).

سردار محیی در ابتدای ورود به گیلان، فعالیت‌های مخرب خود را، با عنوان مشاور احسان‌الله‌خان، آغاز کرد و توانست با همین پوشش وارد نهضت شود. او در طول چند سال گذشته، بارها درخواست کرده بود که وارد نهضت شود، ولی میرزا کوچک و هیأت اتحاد اسلام، جلوی او را گرفتند. او که هدفش بدنام کردن نهضت و به بن‌بست کشاندن آن بود، این بار بدون رضایت میرزا وارد شد. سردار محیی، احسان‌الله‌خان را به تندروی و مصادره اموال مردم تشویق کرد. اقدام‌های او گاهی حتی بدون اجازه احسان‌الله‌خان انجام می‌گرفت. آن‌ها تاجران و سرمایه‌داران را تهدید می‌کردند که اگر مقدار مشخصی پول ندهد، زنده‌به‌گور

خواهند شد! او جبهه‌ای در مقابل میرزا کوچک در نهضت جنگل ایجاد کرد. این جریان علیه میرزا شروع به تبلیغات و فعالیت کرد و برای بدنام کردن او اتهامات مختلفی را به میرزا نسبت داد (فخرایی، ۱۳۷٦: ۲۷۳، ۳٦٦، ۳٦۷ و ٤٥۳).

فورتسکیو، کارمند سفارت انگلیس، درباره سردار محیی چنین نوشته است:

در ۱۳۳۸/۱۹۲۰ق به‌زودی پس از ورود بلشویک‌ها به گیلان، به آن‌ها پیوست و در کنار عناصر کمونیست قرار گرفت و بعد از جدایی آن‌ها از کوچک‌خان، رهبر عناصر انقلابی ایران شد. طی چندین سال کوچک‌خان تابع او بود، اما اکنون، سخت دشمن یکدیگرند (فورتسکیو، ۱۳۷۹: ۱۰۳).

سفارت آلمان در تهران در گزارش ۹ ژانویه ۱۹۲۱م/ ۱۹ دی ۱۲۹۹ خود می‌نویسد: «بنابر گزارش‌های خصوصی، سردار محیی، رهبر معروف کمونیست‌های گیلان، از باکو به مسکو رهسپار شد. او از حکومت باکو خواهش کرد نیرو به گیلان گسیل دهد؛ اما این خواهش او رد شد و به حکومت مسکو ارجاع گردید» (افشار، ۱۳۸۰: ۱٤۹). البته در آن‌جا نیز ناموفق بود و از سوی «کمیسر امور خارجه به‌حضور پذیرفته نشدند» (افشار، ۱۳۸۰: ۱۵۲). اما نکته مهم این است که سردار محیی در این مدت کوتاه، با ظاهرسازی توانسته بود در مجامع داخلی و خارجی، خود را به عنوان «رهبر کمونیست‌های گیلان» در نهضت جنگل، معرفی کند.

میرزا کریم‌خان رشتی، برادر محیی، قصد داشت به دست همین نیروهای جدید اعزامی ارتش سرخ، میرزا کوچک را نابود و نهضت را سرنگون کند. آن‌ها وقتی در شوروی به هدف خود نرسیدند، ناچار شدند از نیروهای سنتی خود در تهران و رشت که در انحراف مشروطه، امتحان خود را پس داده بودند، استفاده کنند. لذا جبهه‌ای قدرتمند علیه میرزا کوچک ایجاد کردند. افراد این جبهه گرایش‌های فکری – سیاسی مختلفی داشتند، اما همه در تقابل با میرزا مشترک بودند. جریان سکولار و تندروی مشروطه گیلان، که از عوامل کریم در کمیته ستار بودند، این بار همگی در مقابل میرزا کوچک و نهضت جنگل صف کشیدند. میرزا کریم‌خان رشتی، برادرانش حسن‌خان عمیدالسلطان، رحیم شیشه‌بر و میر ابوطالب اسدی را به همراه عده‌ای نیرو عازم رشت کرد تا با سردار محیی همراه شوند و به بلشویک بودن، تظاهر کنند (فخرایی، ۱۳۷٦: ۳٦۷ـ۳٦٦).

بعد از کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹، کریم‌خان پول کلانی از سیدضیاءالدین طباطبایی، نخست وزیر، گرفت و مقدار ۳۰ هزار تومان از آن را به حاج احمد کسمایی داد. کسمایی از دو سال پیش که خیانت کرده و از نهضت جنگل جدا شده بود، در تهران

به‌سر می‌برد. کریم‌خان او را راضی کرد که برای مقابله با نهضت و کشتن میرزا کوچک، با تظاهر به چپ‌نمایی و کمک به بلشویک‌ها دوباره راهی گیلان شود. پس از آن، کسمایی با حدود صد نیروی مسلح، از اقوام و یارانش، به گیلان رفت (درویش، ۱۳۸۷: ۱۷۲ـ۱۷۰). با هماهنگی‌هایی که قبلاً انجام شده بود، شیخ محمدعلی فومنی نیز به کسمایی پیوست. «کیگالو»، از سران ارتش سرخ که از بابت ورود نیروهای جدید بدگمان شده بود، حاج احمد کسمایی را بلافاصله بعد از ورود به گیلان دستگیر و نیروهایش را خلع‌سلاح کرد. احسان‌الله‌خان که از سابق با کسمایی اختلاف داشت، این بار به دیدار او رفت و آزادش کرد. پس از آن، احمد کسمایی و همراهانش، با تظاهر به بلشویک بودن، در کنار احسان‌الله‌خان و سردار محیی قرار گرفتند و به توطئه علیه میرزا کوچک پرداختند. آن‌ها همچنین فرماندهانی مانند سیدجلال چمنی را با راه‌های مختلف جذب و برای خیانت به میرزا آماده کردند. میرزا که در این برهه در فومن به‌سر می‌برد، پیامی به کسمایی و احسان‌الله‌خان فرستاد و با اشاره به اختلاف شدید آن‌ها در دوره نخست نهضت، نوشت حال چه شده است که آن‌ها دست اتحاد به یکدیگر داده‌اند و آن‌ها را سرزنش کرد (فخرایی، ۱۳۷۶: ۱۹۷و ۳۶۷ـ۳۶۶).

میرزا کوچک در نامه‌ای که به تئودور آرونویچ روتشتین،[1] سفیر شوروی در تهران نوشت، به اقدام‌های رهبران شوروی در مقابله با نهضت جنگل و حمایت از عناصر نفوذی وابسته به انگلیس مانند احسان و سردار محیی اعتراض کرد. او از سردار محیی، برادرانش، و احمد کسمایی با عناوینی چون «جاسوسان انگلیس»، «دشمنان انقلاب» و «عمال شاهنشاهی» یاد کرده است:

اگر نظریه مسکو بر این است که سیاست خود را در مرحله فقط قول، پاک و بی‌آلایش جلوه دهد، باعث می‌شود که دشمنانِ ما، آن را اسلحه اتهامات خود قرار داده و محبوبیتی را که رنجبران روسیه در عالم انقلاب دارند، برطرف سازند. اگر همه اینها تصور است، پس چه چیز ارژنیکدزه را و کیگالو را ملزم کرد که در هر قدم، تیشه به ریشه انقلاب و سعادت ما و شما بزنند. اگر آن‌ها انقلابی هستند، چرا از دشمنان انقلاب و جاسوسان انگلیس و عمال شاهنشاهی از قبیل حاج احمد و شرکا، سردار محیی و برادران و سایرین که خودتان بهتر می‌شناسید، حمایت و جانب‌داری می‌کنند؟! (درویش، ۱۳۸۷: ۱۹۲-۱۸۹).

عوامل انگلیس در تظاهر به چپ‌نمایی به‌قدری جدیت به‌خرج دادند که عبدالحسین نعیمی، کارمند بهایی سفارت انگلیس در تهران و مأمور سرویس اطلاعاتی انگلستان، همراه

1. Theodore Aronovich Rothstein.

با سردار محیی وارد نهضت جنگل شد و در کنار احسان قرار گرفت؛ وی فرزند نعیم اصفهانی، شاعر معروف بهایی بود و خودش و پدرش کارمند سفارت انگلیس در تهران بودند. نعیمی به عنوان نماینده «کمیته نجات ایران»، که ریاست آن با احسان‌الله‌خان دوستدار بود، در نخستین کنگره حزب کمونیست ایران، در بندر انزلی، شرکت کرد و پیام این کمیته را قرائت کرد! (اصفهانی، ۱۳٤٥ق: ۳۱۹– ۳۱۸؛ شهبازی، ۱۳۸۲: ٥۱ـ٥۰؛ شهبازی، ۱۳۸۷: ۲٦۹ و۳۷٥؛ شهبازی، ۱۳۹۳: ۸۲ و ٤٥٦–٤٥٤).

رضاخان چند هفته قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، زمانی که در قزوین بود، ملاقاتی محرمانه با سعدالله‌خان درویش نماینده جنگل کرد و به وسیله او میرزا کوچک را دعوت کرد که قوای جنگل با قوای قزاق با هم به صورت متحد به تهران حمله کنند و به اوضاع ملوک‌الطوایفی ایران پایان دهند. رضاخان در صدد بود از نهضت جنگل برای کودتا بهره بگیرد و سپس آن‌ها را نابود کند؛ ولی به دلیل حالِ جسمیِ نامساعد سعدالله درویش، او نتوانست راهی گیلان شود و این پیام را به میرزا کوچک جنگلی برساند. ملاقات سعدالله‌خان درویش با رضاخان در «مهمانخانه ارباب برزوی زرتشتی» رخ داد. این همان «گراند هتل» معروف قزوین است که دیدار رضاخان با آیرون‌ساید برای کودتا، نیز در همان‌جا انجام شد. سعدالله‌خان درویش درباره دیدارش با رضاخان چنین می‌نویسد:

فردا ساعت مقرر به مهمانخانه رفتم. دیدم آقای سرتیپ رضاخانِ آن روز، و کریم آقاخان [بوذرجمهری] و خود [فضل‌الله] زاهدی نشسته‌اند. پس از مدتی مذاکره، نتیجه این شد، امروز که استاروسلسکی از کار برکنار شده و تمام قزاق‌ها که عده[شان] کافی است که بتوانیم به طهران حمله کرده و کودتایی کنیم و به این اوضاع ملوک‌الطوایفی ایران خاتمه داده و مرکز پرقدرتی به‌دست بیاوریم، و علاقمندیم که میرزا کوچک‌خان هم با ما موافقت کند که به اتفاق قوای ایشان، برای کودتا برویم. البته این دو قوه بهتر می‌توانند بدون زد و خورد زیاد، موفق شوند... و اگر موافقت کنید، ممکن است با قوای خود به جنگل برویم و از آن‌جا به اتفاق حرکت کنیم (درویش، ۱۳۸۷: ۱٦۷).

پیش از آن هم چند بار بین میرزا کوچک و رضاخان پیام‌هایی رد و بدل شده بود. رضاخان در تلاش بود با تطمیع یا هر راه دیگر میرزا را جذب کند، ولی هر بار با پاسخ‌های منفی مواجه می‌شد. آخرین پیام زمانی است که رضاخان، وزیر جنگ بود. او به همراه نامه یک شمشیر مرصع نیز به عنوان هدیه فرستاد و خواست که میرزا کوچک حکمرانی گیلان را بپذیرد، دولت تهران را به‌رسمیت بشناسد و به نهضت جنگل خاتمه دهد. او تهدید کرده بود در غیر این

صورت، نیروهای او که نزدیک قزوین هستند، برای سرکوب میرزا عازم گیلان خواهند شد. یان کولارژ، مهندس اهل کشور چک که در زمره قوای جنگل بود و در این جلسه حضور داشت، می‌گوید: «شمشیر مرصع را به دست کوچک‌خان دادند و آن را خیلی آسان شکست. انگار که از قبل اره کرده باشند» (کولارژ، ۱۳۸٤: ۱۵۸– ۱۵٦).

پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، پسرعموی کریم‌خان، فتح‌الله‌خان سپهدار اعظم رشتی (سردار منصور)، به نخست وزیری رسید تا موانع کودتا را برطرف کند. سپهدار رشتی بعد از کودتا به سفارت انگلیس پناه برد و از هر گزندی در امان ماند (دولت‌آبادی، ۱۳٦۲: ۱۵۲و ۱٦٤؛ فخرایی، ۱۳۷٦: ۳۳۳؛ شهبازی، ۱۳۹۳: ۲۸۲). سپهدار رشتی از مخالفان نهضت جنگل بود و در تهران علیه آن توطئه می‌کرد. قوای جنگل نیز املاکش را تصرف کرده بودند (فورتسکیو، ۱۳۷۹: ٦۰).

۵. بلشویک‌های نفوذی به رهبری احسان‌الله‌خان دوستدار

هم‌زمان با ورود بلشویک‌ها به رشت، عده‌ای از اعضای فعال حزب عدالت باکو نیز وارد شدند و شعبه‌ای از دفتر حزب‌شان را در این شهر تأسیس کردند. آن‌ها از این‌که حکومت جمهوری دست میرزا باشد، ناراضی بودند و خود را صاحب این جمهوری می‌دیدند. میرزا کوچک در قراردادی، آن‌ها را از هرگونه فعالیت تبلیغی کمونیستی منع کرده بود. همین مسأله باعث ناراحتی بلشویک‌ها شده بود. اعضای حزب عدالت رشت، ایرانی و روسی بودند و معروف‌ترین افراد آن عبارت بودند از: ابوکف و همسرش خانم بولِله، اسدالله غفارزاده، زاخاریان، علی‌زاده، بهرام آقایف، کاظم امیرزاده، سیدجعفر جوادزاده خلخالی (پیشه‌وری) و موسوی. آن‌ها برای تبلیغ کمونیسم میتینگ تشکیل می‌دادند و نشریاتی با محتوای کمونیستی منتشر می‌کردند. حیدرخان عمواغلی نیز از اعضای مؤثر همین تشکیلات در باکو بود که کمی بعد به رشت آمد و همان فعالیت‌ها را در رشت پی‌گرفت. این رفتارها برای میرزا ناراحت‌کننده و خلاف پیمانی بود که بسته بودند. نه‌تنها قرار بود تبلیغات کمونیستی نشود، بلکه قرار بود از بلشویک‌های قفقازی یا روسی کسی به جمعیت حاضر در گیلان اضافه نشود (جنگلی، ۱۳۵۷: ۱۵۰؛ فخرایی، ۱۳۷٦: ۲٦۹).

از دیگر اقدام‌های روس‌ها آن بود که کاژانوف، فرمانده ارتش سرخ در ایران که با میرزا سازگاری بیشتری داشت، به مسکو فراخوانده شد و به‌جایش افرادی تندرو مانند مدیوانی و آناستاس میکویان را به گیلان فرستادند (جنگلی، ۱۳۵۷: ۱۵۱ـ۱۵۰؛ فخرایی، ۱۳۷٦: ۲٦۹؛

درویش، ۱۳۸۷: ۱۳۹ـ۱۳۸و۱۵۵). ابراهیم فخرایی، فراخواندن راسکولنیکف، کاژانوف، پالایف و ارژنیکدزه از ایران را توطئه حزب عدالت باکو می‌داند که پشتیبانان نهضت جنگل را از گیلان به مسکو فراخواند تا بدون هیچ مانعی انقلاب گیلان را به‌دست گیرند (فخرایی، ۱۳۷٦: ۲٦۹).

میرزا کوچک در نامه‌ای که ۲ مرداد ۱۲۹۹ به سعدالله‌خان درویش نوشته از کاژانوف و افچینکوف تمجید کرده و توطئه ابوکف در برکناری این دو نفر از ایران و فراخواندن اینها به مسکو را محکوم کرده و آن را اقدامی برای شکست نهضت جنگل دانسته است (درویش، ۱۳۸۷: ۱۵۵–۱۵۳). میرزا در نامه دیگری به روتشتین، سفیر شوروی در تهران، نوشته است که ارژنیکدزه را، همچون کیگالو، خائن به نهضت جنگل می‌داند، زیرا او از دشمنان انقلاب جنگل و جاسوسان انگلیس مانند احمد کسمایی، سردار محیی و برادرانش و احسان‌الله‌خان حمایت می‌کند. او کسی است که قرارداد شوروی‌ها با میرزا را نقض کرد و لشکری با توپ از انزلی به رشت فرستاد و شهر را محاصره کرد. در نتیجه اقدام‌های ارژنیکدزه، انقلاب جنگل دچار مشکلات عدیده شد و تا مرز نابودی پیش رفت. میرزا در بخشی از نامه‌اش آورده است: «تا وقتی که محور انقلاب شرق، در دست ارژنیکدزه و همکاران او باشد، شخص‌پرستی مرتفع نشده و انقلاب خاموش نخواهد شد» (درویش، ۱۳۸۷: ۱۹۲–۱۸۷).

کمونیست‌ها نشریات متعددی ازجمله نشریه‌های زیر را در رشت منتشر کردند: ۱. روزنامه *انقلاب سرخ* به مدیرمسئولی سیدابوالقاسم ذره و سردبیری عبدالحسین حسابی، ۲. روزنامه *کامونیست* به مدیریت سیدجعفر جوادزاده خلخالی (پیشه‌وری)، ۳. روزنامه *بیداری* به مدیریت حسین جودت، ٤. روزنامه *فریاد جوانان* که ارگان شاخه جوانان حزب کمونیست بود، ۵. روزنامه دیوارکوب *ایران سرخ* با مدیریت رضا روستا و ٦. روزنامه *انقلاب سرخ جنگل* به مدیریت اسماعیل دهقان. این روزنامه با الگوگیری از روزنامه *جنگل* ایجاد شد و از اسم و اعتبار و لوگوی همان روزنامه استفاده می‌کرد؛ ولی ناشر افکار بلشویک‌ها بود (فخرایی، ۱۳۷٦: ۲٦۲و ۲٦۵، ۲٦۸–۲٦۹؛ روزنامه انقلاب سرخ جنگل، س ٤، ش ۱، ۱٤ شوال ۱۳۳۸ق: ۱–٤؛ نوزاد، ۱۳۷۹: ۱۱۸–۱۲٦).

در فروپاشی نهضت جنگل یکی از افرادی که نقش مهمی ایفا کرد احسان‌الله‌خان دوستدار بود. او از عوامل انگلیس و از نفوذی‌های نهضت بود که هم‌زمان با ورود بلشویک‌ها، خود را کمونیست معرفی کرد و با تندروی موفق شد رهبری جناح چپ را در نهضت به‌دست آورد. او در درون نهضت جبهه‌ای در مقابل میرزا ایجاد کرد و سرانجام نهضت جنگل را به

شکست کشاند.

احسان‌الله‌خان از تروریست‌های «کمیته مجازات» بود و در قتل میرزا محسن مجتهد، داماد آیت‌الله بهبهانی، به همراه حسین لَـلِه و علی عسگر در ۱۷ خرداد ۱۲۹٦ شرکت داشت؛ دولت وثوق‌الدوله سران کمیته مجازات را دستگیر کرد و هرکدام را به‌نحوی کشت. اما احسان‌الله‌خان فرار کرد و به نهضت جنگل پناه برد. میرزا کوچک او را تسلیم دولت نکرد. هرچند میرزا در حق او مردانگی کرد، ولی احسان خیانت کرد و نهضت را از درون دچار فروپاشی کرد (تبریزی، ۱۳٦۲: ٤۳، ٥٤-٦۰، ۸۷، ۹۰، ۱۱٤، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳٥، ۱۳۹-۱٤۳؛ درویش، ۱۳۸۷: ۱۷٤).

احسان، شخص گمنامی در نهضت جنگل بود و چندان به‌حساب نمی‌آمد. با کنار رفتن مدیران قبلی مانند احمد کسمایی و اقوامش، چند نفری مانند احسان جای مدیران قبلی را گرفتند. البته او هیچ‌وقت به عضویت کمیته اتحاد اسلام درنیامد، که همین عدم اعتماد میرزا را به او می‌رساند. فخرایی چنین می‌نویسد:

حاجی محمدجعفر کنگاوری و احسان‌الله‌خان و خالوقربان با این‌که از سران قوم به‌شمار می‌آمدند، [ولی] در جلسات مشاوره و اخذ تصمیم شرکت داده نمی‌شدند. علت این محرومیت را می‌بایست قاعدتاً میرزا توضیح دهد، ولی او چیزی نمی‌گفت. احسان که در گسکره اقامت داشت و از بی‌کاریش می‌نالید، گله می‌کرد از این‌که چرا از وجودش استفاده نمی‌شود و به‌چه‌دلیل باید از جلسات بحث و مشاوره برکنار بماند (فخرایی، ۱۳۷٦: ۲۳۹).

فورتسکیو، نویسنده سفارت انگلیس، احسان‌الله‌خان را متولد حدود ۱۸۸۳م/ ۱۲٦۲خ از خانواده‌ای فرودست در شهر ساری ذکر می‌کند. احسان در دوران حضورش در نهضت، تلاش کرد تبار بهایی خود را پنهان کند. (فورتسکیو، ۱۳۷۹: ۹۸).

احسان‌الله‌خان دوستدار، فرزند میرزا علی‌اکبر حافظ‌الصحه در یک خانوادهٔ شناخته‌شدهٔ بهایی، در شهر ساری به دنیا آمد. پدرش میرزا علی‌اکبر، رأس خاندان «دوستدار» بود و بهاییت در این خاندان با او آغاز می‌شود. او به وسیله برادر همسرش، دکتر محمدخان کُفری، دایی احسان‌الله‌خان، به بهاییت جذب شد. اسدالله فاضل مازندرانی، از تاریخ‌نویسان مهم بهایی، پس از آنکه خاندان «دوستدار» را از خاندان‌های بهایی شهر ساری نام می‌برد، در ادامه می‌نویسد: «میرزا علی‌اکبر ارطی هم به واسطه برادرزنش دکتر محمدخان، ایمان آورد که خاندان «دوستدار» از او برقرارند» (فاضل مازندرانی، ۱۳۲ب: ۸۱۸). تورج اتابکی نیز در مقاله‌ای تحقیقی درباره احسان‌الله‌خان چنین می‌نویسد: «احسان‌الله‌خان در ۱۲٦۳خ/ ۱۸۸٤م در

ساری متولد شد. هم پدرش، که پزشک تجربی بود، و هم مادرش، هر دو بابی بودند» (اتابکی، ۱۳۸۰: ۱٤۳). پیش از این هم درباره احسان‌الله‌خان دوستدار و نقش شبکه بهاییت، ازجمله رضا افشار، غلامحسین ابتهاج، عبدالحسین نعیمی، میرزا شفیع‌خان، اسدالله‌خان مبصرالملک و سعیدالملک، دو پسرعموی کریم‌خان رشتی، در شکست نهضت جنگل پژوهش‌هایی صورت گرفته است (شهبازی، ۱۳۸۲: ۵۰–۵۱)

احسان‌الله‌خان دو برادر داشت؛ اسماعیل دوستدار که در اداره پست کار می‌کرد و در امور سیاسی دخالت نداشت و برادر کوچکتر وی عطاءالله‌خان که در وزارت مالیه مشغول به‌کار بود. عطاءالله‌خان از ارکان فرقه بهاییت در تهران بود و فرزندان و نوه‌هایش نیز از فعالان بهایی در تشکیلات مرکزی تهران به‌شمار می‌رفتند (بحرالعلوم قزوینی، ۱۳۹٦: ٤٦؛ منتصری، ۱۳۹۸: ۲٦۱).

احسان‌الله‌خان زمانی که در کابینه جمهوری میرزا کوچک، دارای منصب وزارت بود، یعنی در سال ۱۲۹۹ش، با دختری به نام «عظمت منتصری»، فرزند «میرزا محمدحسین منتصرالوزاره» از مالکان بزرگ دیلمان و لاهیجان ازدواج کرد (منتصری، ۱۳۹۳: ۱۸ـ۲۲؛ منتصری، ۱۳۹۸: ۲٦۱–۲٦۸).

هوشنگ منتصری (۱۳۹٤ـ۱۳۰۲)، که احسان‌الله‌خان شوهرعمه او بود، در یادداشتی که در ٤ آبان ۱۳۹۳ نوشت و بعد از مرگش منتشر شد، به بهایی بودن احسان‌الله‌خان و تعلق او به خاندان بهایی دوستدار، چنین اعتراف کرده است: «احسان‌الله‌خان دوستدار، مردی انقلابی و دارای مرام کمونیستی، به یک خانواه بهایی بسیار سرشناس که برادر کهترش [عطاءالله دوستدار]، از ارکان این فرقه در تهران بود، تعلق داشت» (منتصری، ۱۳۹۸: ۲٦۱).

خاندان منتصری نیز از خاندان‌های بهایی بودند و در منابع بهایی به این نکته تصریح شده است. فاضل مازندرانی از میرزا محمدحسین منتصرالوزاره به عنوان یکی از معاریف بهاییان در سیاهکل و دیلمان نام برده و نحوه بهایی شدن او و فعالیت‌هایی که برای بهایی کردن خانواده و سایر آشنایانش انجام داد را بیان کرده است:

سال ۱۳۲۷[ق] میرزا محمدحسین منتصرالوزاره که بااطلاع [در] دیانت اسلام بود، در لاهیجان تبلیغ شد، و بی‌درنگ به دیلمان برگشته، و عائله و منتسبین خود را تبلیغ کرد، و با اعالی و ادانی بی‌پروا صحبت این امر کرد؛ و با چند مجلد کتب و آثار که همراه برد، عده[ای] از مهمین را هدایت کرد، و متدرجاً جمعی از مؤمنین فراهم آمدند؛ امثال محمداسماعیل نصیرالوزاره و برادرانش میرزا ابراهیم و میرزا علی‌خان؛ و دیگر[ان] اکبرخان،

و میرزا محمدخان، و میرزا موسی‌خان، و محمدرضاخان، و عباس‌خان، و آقا ولی، و میرزا هدایت، و آقا میرزا صفر، و آقا میرزا رضا، و آقا سیدرضا، و آقا درویش‌علی، و آقا میرزا آقایی و غیرهم (فاضل مازندرانی، ۱۳۲ب: ۷۹٤-۷۹۵).

میرزا محمدحسین منتصرالوزاره، فرزند عباس‌خان کاکویی ازبری، در بهمن ۱۳۰۲ درگذشت و در زادگاهش دیلمان روی تپه‌ای به خاک سپرده شد. وی دو بار ازدواج کرد و از همسر دومش چند فرزند داشت (منتصری، ۱۳۹۳: ۱۸). آن‌ها در گروه احسان‌الله‌خان و جزو متظاهرین به بلشویک بودند:

۱. عظمت منتصر: او همسر احسان‌الله‌خان دوستدار بود که پس از شکست نهضت جنگل به همراه همسرش به شوروی رفتند و سال‌ها در آن‌جا زیستند. آن‌ها در آن‌جا صاحب سه فرزند به نام‌های بهمن، کاوه و فرامرز شدند و تا سال ۱۳۱۷، که احسان به جرم جاسوسی برای انگلیس محاکمه و در مسکو اعدام شد، در رفاه کامل زندگی می‌کردند. بهمن و کاوه در جنگ جهانی دوم کشته شدند. بعد از شهریور ۱۳۲۰، عظمت با پیگیری‌های خانواده‌اش در ایران، همراه با فرزندش فرامرز به ایران برگشت و در گیلان زندگی کرد. وی در سال ۱۳۲٦ بر اثر بیماری درگذشت و در رشت مدفون شد. از پسر او فرامرز اطلاعی در دست نیست (نوزاد، ۱۳۷۹: ۱۲۹؛ منتصری، ۱۳۹۳: ۲۲-۱۸؛ منتصری، ۱۳۹۸: ۲٦۸-۲٦۱).

۲. جعفرخان منتصر کوهساری (آقا میرزاخان): او از ملاکان و تاجران گیلان به‌شمار می‌رفت و در لاهیجان، صاحب کارخانه «منتصر چای» بود. جعفرخان همراه با احسان‌الله‌خان، به نهضت جنگل پیوست و در جبهه بلشویک‌ها قرار گرفت. او با خانم «فخرالسلطنه»، دخترِ میرزا موسی معززالملک لاهیجانی و خواهرِ رضا رادمنش، از اعضای سرشناس و دبیر اول حزب توده ایران، ازدواج کرد. جعفرخان منتصر کوهساری در سال ۱۳۵۳ و همسرش در سال ۱۳۷۳ فوت کردند. هوشنگ منتصری (از کارگزاران سرشناس دوران پهلوی دوم)، شاپور منتصری (مالک و بازرگان مقیم لاهیجان) و نادر منتصری (مدیر کارخانه منتصر چای) ازجمله فرزندان آن‌ها هستند (آریابخشایش، ۱۳۸۵: ۱٤۳-۱٤٤؛ منتصری، ۱۳۹۳: ۱۸، ۲۱، ۵۸، ۲۸۵).

۳. اسدالله منتصر کوهساری: او نیز همراه با احسان در جبهه بلشویک‌ها و در مقابل میرزا کوچک قرار گرفت و سپس با او به شوروی رفت. او در مسکو تحصیل کرد و در آن‌جا به فعالیت سیاسی پرداخت. چند سال نیز به حلقه طرفداران تروتسکی پیوست و پس از طرد تروتسکی، مخفیانه به ایران بازگشت و به کار سابق و اداره املاک موروثی مشغول شد (منتصری، ۱۳۹۳: ۲۱). لازم به ذکر است که تروتسکی به یکی از خانواده‌های یهودی

ثروتمند اوکراین تعلق داشت. وی رهبر کمونیست‌های مخالف استالین و مورد حمایت غرب بود.

٦. کودتای بلشویک‌ها علیه میرزا

با شروع فعالیت‌های تندروانه احسان‌الله‌خان؛ سخنرانیش در تجلیل از مرام کمونیسم و سخنان خلاف شرعش به بهانه آزادی زنان، روحانیان و مردم رشت در یکی از مساجد شهر تجمع کرده و اقدام‌ها و سخنانش را محکوم کردند. آن‌ها از میرزا کوچک خواستند در جمع‌شان حاضر شود و پاسخ دهد که آیا او نیز حرف‌های احسان را تأیید می‌کند یا نه؟ میرزا کوچک در این جمع حضور یافت و به قرآن کریم قسم یاد کرد که با احسان، همفکر نیست و فقط برای اسلام کوشش می‌کند. میرزا در این جلسه، اقدام‌های احسان را تقبیح و مردم را به مخالفت با احسان تهییج کرد (افشار، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

میرزا کوچک در روز جمعه ۱۹ تیر ۱۲۹۹ با حالت اعتراض رشت را ترک و اعلام کرد تا زمانی که بلشویک‌ها و اعضای حزب عدالت، فعالیت‌های تبلیغی مارکسیستی و اقدام‌های تندروانه علیه مردم را متوقف نکنند، از جنگل فومن بر نمی‌گردد. میرزا کوچک با رفتن به جنگل، مانع شد تا عملکرد فاسد احسان و سایر بلشویک‌ها به نام او و نهضت اسلامی جنگل، نوشته شود. بلشویک‌ها در روز ۹ مرداد ۱۲۹۹ کودتایی را علیه میرزا کوچک انجام دادند؛ آن‌ها یاران میرزا را دستگیر کرده و با انتصاب اعضای حزب عدالت و سایر کمونیست‌ها در مناصب مختلف، جمهوری میرزا را از بین برده و کابینه کودتا تشکیل دادند. رهبر کودتا احسان‌الله‌خان و خالوقربان بودند. میرزا کوچک قرار بود در این کودتا کشته یا دستگیر شود؛ ولی میرزا با آگاهی از آن هدف، از رشت خارج شد و به جنگل فومن رفت. آن‌ها برای دستگیری میرزا، نیروی نظامی به همراه توپخانه راهی جنگل کردند که بی‌نتیجه ماند (فخرایی، ۱۳۷٦: ۲٦۹–۲۷۲و ۳۰۲–۳۰۳).

میرزا کوچک از همان جنگل، نامه‌ای اعتراضی به لنین، رهبر شوروی، نوشت و میرصالح مظفرزاده و فردریش گائوک را به عنوان نمایندگان جنگل راهی مسکو کرد تا به عملکرد بلشویک‌های آمده از شوروی و خیانتی که به نهضت جنگل کردند، اعتراض و از ادامه این روند جلوگیری کند. او در این نامه تأکید کرد تا زمانی که جواب مساعد به نامه‌اش داده نشود، به رشت بر نخواهد گشت. این نامه به وسیله دو نماینده جنگل به مسکو برده شد و به دست رهبران شوروی رسید، اما اعتنایی نشد. او همچنین حاضر نشده بود جمهوری میرزا کوچک

را به‌رسمیت بشناسد و همچنان با دولت مرکزی ایران مانند گذشته رابطه داشت (فخرایی، ۱۳۷٦: ۲۷۱ و ۲۷۹-۲۸٤).

میرزا کوچک در مدت حضور در جنگل، نامه‌نگاری‌های متعددی با اشخاص مختلف انجام داد. بعضی از آن‌ها برای اتمام حجت، برخی برای اطلاع‌رسانی و بعضی نیز برای آگاهی دادن به عملکرد اشتباه بلشویک‌ها در قبال نهضت بود. میرزا کوچک نامه‌ای نیز به مدیوانی، نماینده بازرگانی خوشتاریا، نوشت و به عملکرد بلشویک‌ها در ایران و روسیه انتقاد کرد:

اگر این اقدامات شما دوام پیدا کند، ناچاریم به‌هروسیله باشد، به تمام احرار و سوسیالیست‌های دنیا، حالی کنیم که وعده‌های شما همه‌اش پوچ و عاری از صحت و صداقت‌اند. به نام سوسیالیزم، اعمالی را مرتکب شده‌اید که لایق قشون مستبد نیکلا و قشون سرمایه‌داری انگلیس است (فخرایی، ۱۳۷٦: ۲۹۱).

از سوی دیگر، نیروهای ارتش قزاق به فرماندهی استاروسلسکی از تهران برای مقابله با نیروهای بلشویک به گیلان رفتند و جنگ‌های مختلفی با نیروهای تحت امر احسان‌الله‌خان کردند. احسان‌الله‌خان در نهایت شهر را حفظ کرد، اما مردمی که از قوای بلشویک بیزار بودند و به استقبال قزاق‌ها رفته بودند، از ترس انتقام‌گیری کمونیست‌ها مهاجرت کردند و شهر رشت خالی از سکنه شد. مردم وحشت‌زده، بدون آذوقه و توشه به سوی قزوین و تهران فرار کردند و بسیاری در راه تلف شدند (فخرایی، ۱۳۷٦: ۳۰۳-۳۰۵).

۷. بازگشت میرزا پس از کودتا

احسان‌الله‌خان و خالوقربان که در دوره کوتاه پس از کودتا کاری از پیش نبرده بودند، در صدد برآمدند با میرزا آشتی کنند. آن‌ها نامه‌ای در روز ١٤ آبان ۱۲۹۹ برای او نوشتند. میرزا در جواب نامه‌شان، آن‌ها را اشتباه‌کارانی نامید که باعث شدند نهضت به مصائب بسیاری مبتلا شود. آن‌ها سپس به جنگل رفتند و با میرزا آشتی کردند. تا مدتی مرکزیت نهضت همچنان در آن منطقه، به‌ویژه روستای کُما، قرار داشت (فخرایی، ۱۳۷٦: ۳۱۸-۳۲٦).

با این رویدادها، میرزا کوچک درباره نفوذ نیروهای بلشویک و خطر آن‌ها به‌شدت حساس شده بود. گذشته از دلایل شرعی و عقیدتی، دلیل دیگر میرزا، خیانت و جاسوسی بلشویک‌ها بود. آن‌ها اطلاعات نیروهای میرزا را به سران بلشویک می‌دادند. مکاتبات متعددی از میرزا به‌جا مانده که نیروهایش را از هرگونه رفت و آمد با بلشویک‌ها پرهیز می‌دهد. او حتی حضور یک بلشویک را در میان نیروهای خود برنمی‌تابید و می‌گفت تا زمانی که آن شخص نزد

شماست، او را تحت نظر نگه دارید و کسی با او حرف نزند. برای نمونه، در نامه ۹ اسفند ۱۲۹۹ میرزا به صادق کوچک‌پور، از افسران ارشد نهضت، چنین می‌نویسد:

چنانچه در کاغذ یک ساعت قبل، به شما نوشته‌ام، باز هم تذکار می‌نمایم به‌هیچ‌وجه افراد شما حق ندارند با بلشویک‌ها رفت و آمد داشته باشند. ابداً هیچ‌کس حق ندارد، چه با اسلحه و چه بدون اسلحه، از آب پسیخان به‌این‌طرف بیاید. در صورت تخلف، برای شما اسباب مسئولیت خواهد بود و فعلاً یک طغرا پاکت را توسط یک نفر فوراً به کسما بفرستید، خود او را تحت نظر نگاه دارید تا حکم ثانوی. مواظب باشید تا مدتی که در آن‌جا است با کسی حرف نزند (جنگلی، ۱۳۵۷: ۳۶-۳۷ و بقیه نامه‌ها در ۳۸-۴۵).

میرزا کوچک در روز ۱ تیر ۱۳۰۰ جلسه‌ای با حیدرخان عمواغلی تشکیل داد و کابینه او دوباره معرفی شد. این بار تغییراتی در کابینه رخ داده بود: میرزا کوچک، حیدرخان عمواغلی، خالوقربان، میرزا محمدی انشایی و احسان‌الله‌خان اعضای کابینه بودند که به‌زودی احسان اخراج شد و به‌جایش شخصی به نام «سرخوش» جایگزین شد (فخرایی، ۱۳۷۶: ۳۲۶-۳۲۸).

سرخوش هم‌زمان با سال آخر نهضت جنگل و هم‌زمان با ورود حیدرخان عمواغلی وارد گیلان شد. در دولت جدید میرزا، حیدرخان کمسیر خارجه بود. با تلاش حیدرخان، احسان‌الله‌خان را کنار گذاشتند و به‌جایش سرخوش را به عضویت شورای انقلاب و نیز به عنوان کمیسر قضایی وارد کابینه کردند. سرخوش از همفکران حیدر بود و در دایره دوستان او قرار داشت. او در گروهی که حیدرخان علیه میرزا ایجاد کرده بود، عضویت داشت و در «واقعه ملاسرا»، در ٦ مهر ۱۳۰۰، در درگیری با نیروهای میرزا کشته شد (فخرایی، ۱۳۷٦: ۲۲۸-۲۲۹، ۳٦۸-۳٦۹).

جلسات کابینه به طور منظم دو روز در هفته در ملاسرا با حضور اعضا برگزار می‌شد. کم‌کم حیدرخان عمواغلی در نهضت مخالفت را آغاز کرد و در صدد برآمد راهش را از میرزا جدا کند. در نهایت به میرزا کوچک خبر رسید که حیدرخان عمواغلی به همراه چند نفر دیگر در فکر توطئه‌ای برای از بین بردن او هستند. همین امر باعث شد که چند نفر از یاران مسلح میرزا، در روز ٦ مهر ۱۳۰۰ به جلسه‌ای که توطئه‌گران حضور داشتند، حمله کنند. در این ماجرا تعدادی کشته شدند و حیدرخان عمواغلی دستگیر شد تا محاکمه شود. خالوقربان نیز گریخت و خود را به کردها رساند. بعد از «واقعه ملاسرا»، قوای جنگل حدود یک هفته با بلشویک‌ها و کردها می‌جنگیدند (جودت، ۱۳۵۱: ۱۱۳-۱۱٦؛ فخرایی، ۱۳۷٦: ۳۲٦و ۳٦۸-

۳۶۹و ۳۷۱؛ فراهانی، ۱۳۸۵: ۳٤٥).

۸. سرکوبی نهضت جنگل

تنها عملیاتی که شخص رضاخان بعد از کودتای سوم اسفند تا پایان سلطنتش، به عنوان وزیر جنگ و فرمانده عملیات حضور داشت سرکوبی نهضت جنگل بود، که اهمیت موضوع را نزد رضاخان و انگلیس نشان می‌دهد. رضاخان، سردار سپه و وزیر جنگ، روز ۱۸ مهر ۱۳۰۰ برای سرکوبی نهضت جنگل در رأس ارتش قزاق، تهران را به مقصد گیلان ترک کرد و فردای آن روز به امامزاده هاشم، در نزدیکی رشت، رسید. خالوقربان که حاکم رشت بود، همان‌جا با رضاخان دیدار کرد و با تمام نیروهایش تسلیم شد. رضاخان تفنگش را به او پس داد و نیروهایش را در زمره نیروهای ارتش خود اعلام کرد. نیروهای قزاق روز ۲۱ مهر به‌سادگی و بدون هیچ جنگی وارد شهر شدند. رضاخان ۲۰ روز در گیلان ماند و وقتی مطمئن شد کار نهضت تمام است، به تهران بازگشت؛ اما نیروهای قزاق تا سرکوبی کامل در گیلان ماندند (فخرایی، ۱۳۷٦: ۳۷۱-۳۷۳؛ فراهانی، ۱۳۸۵: ۳٦۳-۳٦٤و ۳۹۸).

کلانتروف، معاون اتاشه نظامی سفارت شوروی در تهران، و نماینده رسمی روتشتین، سفیر شوروی در تهران، نیز به همراه رضاخان سردار سپه وارد رشت شد. او نیز به دنبال نابودی نهضت جنگل بود. سیاست دولت شوروی، با ادعاهای انقلابی‌گری، به اینجا ختم شد که با انگلیسی‌ها و رضاخان برای نابودی نهضت جنگل به توافق رسیدند و روتشتین آشکارا کلانتروف را به عنوان نماینده راهی گیلان کرد (جنگلی، ۱۳۵۷: ۲٤٦). در روز ۲۱ مهر ۱۳۰۰، کلانتروف در کنار رضاخان و ارتش قزاق حضور داشت و برای تسلیم شهر رشت رایزنی‌هایی کرد. فخرایی درباره سیاست دولت شوروی در قبال جنگل چنین می‌نویسد:

> **وجود آتاشه نظامی شوروی در بین قزاقان دولتی و همکاری صمیمانه‌اش با قوای دولت، هرگونه شبهه‌ای را که تا این زمان وجود داشت بر طرف ساخت، و سیاست جدید شوروی را از روی ژستی که در خاموش ساختن انقلاب گیلان گرفته بود، نشان می‌داد (فخرایی، ۱۳۷٦: ۲۷۳-۲۷۲).**

احسان‌الله‌خان بعد از مذاکراتی که کلانتروف و کنسول شوروی در رشت، با او انجام دادند، در روز ۲۷ مهر ۱۳۰۰ پذیرفت که پنج هزار تومان از رضاخان بگیرد و ایران را ترک کند و به همراه سایر بلشویک‌های ایرانی و روسی راهی باکو شود. بعد از آنها، سیدمحمد تولمی نیز در روز ۵ آبان ۱۳۰۰ مسیرش را از نهضت جدا کرد. خیانت سیدجلال چمنی نیز در همین روز

آشکار شد و سه هزار تومان از رضاخان دریافت کرد و به دسته سرکوب‌کنندگان پیوست. او در روز ۲۲ آبان ٦۰ بار الاغ، تفنگ و مهمات متعلق به جنگل را به همراه ۲۵ قبضه مسلسل به رشت برد و تحویل قوای قزاق داد (فخرایی، ۱۳۷٦: ۳۷٤–۳۷۵؛ فراهانی، ۱۳۸۵: ۳۹۰ و ٤۱۵).

احسان‌الله‌خان در روز هفتم آبان ۱۳۰۰ به همراه ۲۵۰ نفر از همفکرانش، با یک کشتی مسافربری روسی از بندرانزلی راهی شوروی شدند. ازجمله خائنانی که همراه احسان سوار کشتی شدند، افراد زیر بودند: محمدجعفر کنگاوری، رضا خواجوی (خواجه نوری)، سیدابوالقاسم ذره، ابراهیم امینی، رضا لادبن اسفندیاری (برادر نیما یوشیج)، سیدعبدالحسین حسابی، علی‌اکبر ناصری، حسین‌زاده درجزی، عبدالحسین‌خان سردار محیی، میرزا احمد مسافر و آشوری (فخرایی، ۱۳۷٦: ٤۱٤–٤۱٦؛ خواجه‌نوری، ۱۳۹۱: ۸٤ و ۱۲۰–۱۲۲؛ بحرالعلوم قزوینی، ۱۳۹٦: ٤٦–٤۷؛ فراهانی، ۱۳۸۵: ۳۹۲). احسان‌الله‌خان قبل از سوار شدن به کشتی جملاتی خطاب به مردم بیان کرد و گفت: «ای هموطنان، ما برای آزادی شما آمده بودیم و چون خیانت سرداران مانع از انجام خیالات ما شد، این مأموریت بزرگ را به وقت دیگر و بسیار نزدیک موکول می‌کنیم» (فراهانی، ۱۳۸۵: ۳۹۲).

نکته تاریخی مهمی که جای بررسی دارد این است که بسیاری از عوامل برجسته انگلیس، همچون احسان و سردار محیی نیز راهی شوروی شدند. سردار محیی و برادرش حسن‌خان عمیدالسلطان همراه با خانواده‌شان به شوروی مهاجرت کردند. دو برادر کوچک‌تر سردار محیی نیز به بادکوبه رفته بودند و مدتی در آن‌جا به‌سر بردند؛ همچنین علیزاده، احمد کسمایی و برادرش ابراهیم کسمایی (کبریت‌خان) و برادرزاده‌اش میرزا غلامحسین نویدی کسمایی (خواجه نوری، ۱۳۹۱: ۱۱۸–۱۲۰؛ بهبودی، ۱۳۹۳: ۹۵ و ۳۷۱ و ٤۳۸ و ۵۲۲).

اردشیر ریپورتر، رأس شبکه انگلیس در ایران، معتقد بود باتوجه‌به ارتباطاتی که سردار محیی و برادرش از زمان مشروطه با رهبران شوروی چون لنین، استالین و ارژنیکیدزه دارند، و همچنین وجهه انقلابی و چپ‌نمایی که برای خود دست و پا کرده‌اند می‌توانند به سطوح بالای حکومت نوپای بلشویکی نفوذ کنند؛ البته سردار محیی جانش را بر سر اشتباه محاسباتی اینتلیجنس سرویس انگلستان از دست داد و در ۲۵ تیر ۱۳۰۱ به طرز مرموزی در شوروی کشته شد (فخرایی، ۱۳۷٦: ٤۱٦؛ شهبازی، ۱۳۹۳: ۸۳–۸۵؛ فراهانی، ۱۳۸۸: ۲۳۷؛ خواجه نوری، ۱۳۹۱: ۱۱۸–۱۲۰).

بیشتر قریب‌به‌اتفاق چپ‌نماهایی که به میرزا کوچک خیانت کردند و به روسیه گریختند مانند ابوالقاسم ذره، عبدالحسین حسابی، کریم نیک‌بین، حسین شرقی، مرتضی علوی و لادبن

نوری (برادر نیما یوشیج) بعد از مدتی به جرم جاسوسی برای انگلیس، زیر شکنجه جان باختند (شهبازی، ۱۳۹۳: ۸۳).

احسان‌الله‌خان هم در ٢٤ آذر ١٣١٦ در باکو به جرم «جاسوسی برای انگلیس» بازداشت شد و مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفت. وی پس از چند ماه بازجویی، در فروردین ۱۳۱۷ به مسکو منتقل شد. در آن‌جا نیز تحت شکنجه و بازجویی قرار گرفت. او چند نامه هم به سران شوروی، از جمله آناستاس میکویان و استالین نوشت تا او را نجات دهند، ولی از هیچ‌کدام پاسخی نگرفت. احسان‌الله‌خان در نهایت در روز ۱۹ اسفند ۱۳۱۷ محاکمه و در بیست دقیقه به مرگ محکوم و در صبح همان روز اعدام شد (اتابکی، ۱۳۸۰: ١٦٢؛ فراهانی، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

۹. پایان نهضت و شهادت میرزا کوچک

با حمله قوای قزاق به گیلان، میرزا کوچک برای احتراز از برادرکشی، به یارانش دستور داد پراکنده شوند و هرکدام در گوشه‌ای حضور داشته باشند. میرزا کوچک نیز با دسته کوچکی در هوای سرد پاییزی در کوه‌ها و جنگل‌ها راهپیمایی می‌کرد و از منطقه‌ای به منطقه دیگر می‌رفت. زمانی که احساس کرد نیروهای دولتی گیلان را به اشغال خود درآورده‌اند و فعلاً امکان حضور در گیلان نیست، تصمیم گرفت به سمت خلخال، نزد عظمت خانم خلخالی، رئیس ایل فولادلو، و برادرش رشیدالممالک خلخالی، از سران ایل شاطرانلو، که از متحدان سابق هیأت اتحاد اسلام بودند، برود. هدف میرزا این بود که در آن‌جا یا نقاطی دیگر، نیروهایش را مجدد گردآورد. افراد همراه میرزا کوچک در درگیری‌هایی که با نیروهای قزاق و مزدوران نصرت‌الله‌خان امیرمقتدر طالشی داشتند، به شهادت رسیدند و یا اسیر شدند.

آخرین فردی که از میرزا جدا شد حسن‌خان معین‌الرعایا بود که کوره‌راه‌های محلی را می‌شناخت و راهنمای میرزا کوچک برای رسیدن به خلخال بود. معین‌الرعایا با وعده رضاخان، خود را تسلیم نیروهای قزاق کرد و سپس همراه با نیروهایش اسلحه‌خانهٔ جنگل را که تنها او از آن مطلع بود تحویل قوای قزاق داد. او در روز ۱۰ دی ۱۳۰۰، دو ماه بعد از شهادت میرزا، به همراه سرتیپ بصیردیوان (فضل‌الله زاهدی) حکمران نظامی فومن به جنگل فرستاده شد تا سایر مهمات و انبارهای تجهیزات نظامی نهضت جنگل را که کسی از آن اطلاعی نداشت، به نیروهای نظامی دولتی تحویل بدهد (کشاورز، ۱۳۷۱: ١٨٤؛ فراهانی، ۱۳۸۵: ٤٩٩).

قزاق‌ها به محض این‌که از تصمیم میرزا برای رفتن به سمت خلخال از مسیر گیلوان، مطلع

شدند به امیرمقتدر طالشی در ماسال خبر دادند؛ او برادرش سالار شجاع را همراه با صد سوار مأمور دستگیری میرزا کرد. از سوی خلخال نیز خبر ورود میرزا کوچک، به عظمت خانم رسید و او صد سوار به ریاست قلیچ‌خان شاهسون به استقبال میرزا کوچک فرستاد تا آن‌ها را به‌سلامت وارد خلخال کنند (جنگلی، ۱۳۵۷: ۲۵۴ـ۲۵۵؛ فخرایی، ۱۳۷۶: ۳۸۶ـ۳۹۰).

میرزا مرتضی سلطان‌الواعظین خلخالی،[1] از یاران قدیمی جنگل، در همین ایام، برای برگزاری جلسه روضه در روستای خَمس از روستاهای نزدیک روستای گیلوان، حضور داشت و روایت دسته اولی از نحوه شهادت میرزا کوچک دارد. او می‌گوید که در آن روز، باد سهمگینی می‌وزید؛ طوری که نزدیک بود بنای عمارت را از جا بکند، و فضا به‌گونه‌ای وحشت‌انگیز بود که نماز آیات را واجب می‌کرد. روز به پایان رسید و به خانه دوستی رفتم و بعد از شام، یک نفر وارد شد و به ما خبر داد که شخصی به نام «کَرَم» که مُکاری[2] و کُرد است، گفته که میرزا کوچک در منطقه گدوک در نزدیکی روستای گیلوان، فوت کرده است. سلطان الوعظین که از این خبر شوکه شده بود، کرم را احضار کرد و درباره این موضوع از او سؤال کرد. کرم مشاهداتش را چنین شرح داد:

امروز صبح به عادت معمولی مُکاری‌های دهات به گیلان می‌رفتند، من رفتم که مانع شوم؛ در این روز، در این طوفان جانکاه، به گیلان رفتن، خالی از خطر نیست، بلکه برگردانم، مکاری نرود. خارج ده، قهوه‌خانه‌ای بود. قهوه‌چی مرا دید، گفت: «امشب در عالم رویا دیدم میرزا کوچک‌خان آمد به این قهوه‌خانه، به من گفت: وزیر جنگ[3] مرا احضار نموده، ولی من تا دو نفر سید عقب من نفرستد، نمی‌روم. چنان گمان دارم امروز میرزا کوچک‌خان به گیلوان بیاید.»

کرم چنین ادامه داد: «از قهوه‌خانه گذشتم، رسیدم سر کوه که کولاک و باد شدیدی می‌وزید. دیدم توی برف، حرکتی می‌نماید، نزدیک رفتم، دیدم میرزا کوچک‌خان است، توی برف از شدت سرما و طوفان از حرکت افتاده، و موی سر و زلف، همگی یخ بسته. هرچه سؤال کردم، قادر بر جواب نشد. گفتم: می‌توانی چیزی بخوری؟ با سر اشاره کرد، بلی، چند دانه

---

۱. میرزا مرتضی سلطان الواعظین خلخالی، روحانی، واعظ، شاعر انقلابی و متخلص به «مهجور» در روستای «خمس» از توابع خلخال به دنیا آمد. تحصیلات علوم دینی را در اصفهان گذراند و در رشت مدتی سکونت گزید. او از اعضای فعال نهضت جنگل بود. ذوق سرشاری در شعر داشت و اشعار فرخی یزدی را تضمین می‌کرد (فخرایی، ۱۳۷۶: ۹۲ـ۹۳؛ نقیب، ۱۳۷۹: ۴۴۲ـ۴۴۳).

۲. کسی که چهارپایانش را کرایه می‌دهد.

۳. وزیر جنگ در آن زمان، رضاخان پهلوی بود.

سنجد به دهانش گذاشتم، نتوانست بجود. قدری او را مالش دادم، شاید به‌حال آید، نشد. حرکت دادم، دو سه قدمی برداشت، افتاد، دیدم حالت نزع است، رو به قبله‌اش کردم، تمام شد.

آمدم در گیلوان به اهالی خبر کردم و چند نفر با همدیگر همراهی کردند، جنازه آن مرحوم را آوردیم به [روستای] خانقاه که در دامنه همان گدوک واقع است و در توی همان بقعه که در همان محل واقع بوده، گذاشتیم (جنگلی، ۱۳۵۷: ۲۵۶-۲۵۸)

میرزا کوچک جنگلی در روز ۱۱ آذر ۱۳۰۰ در ارتفاعات ماسال به سمت خلخال، نزدیک دو روستای خانقاه و گیلوان از توابع شهر خلخال، به شهادت رسید. مردم آن منطقه در صدد بودند پیکر میرزا کوچک را شبانه دفن کنند. بلافاصله خبر درگذشت میرزا به گیلان رسید و سالار شجاع همراه با عده‌ای تفنگ‌دار به روستای خانقاه رفت و مانع از دفن پیکر شد. یکی از مزدورانش به نام رضا اَسْکِسْتانی اهل خلخال، سر میرزا کوچک را از تن جدا کرد و تحویل اربابش داد.[1] پیکر بی‌سر را مردم با شیون و عزاداری در قبرستان روستای خانقاه دفن کردند. سالار شجاع، سر بریده را نزد برادرش امیرمقتدر طالشی برد و سپس فاتحانه آن را به فرماندهان قزاق در رشت واگذار کرد (جنگلی، ۱۳۵۷: -۲۵۹؛ فخرایی، ۱۳۷۶: ۳۹۰).

در روز ۱۴ آذر ۱۳۰۰ سر بریده میرزا کوچک را در محل انبار نفت نوبِل، در مجاورت سربازخانه رشت،[2] به‌نمایش گذاشتند و چند روز در معرض دید مردم بود (فراهانی، ۱۳۸۵: ۴۴۶). خالوقربان در روز ۱۸ آذر ۱۳۰۰ سر بریده را به عنوان تحفه‌ای قیمتی برای رضاخان به تهران برد و از رضاخان لقب «سردار ظفر» و درجه سرتیپی دریافت کرد (میرزاصالح، ۱۳۶۹: ۹۳ و ۹۷؛ فراهانی، ۱۳۸۵: ۴۴۵ و ۴۵۳).

در گزارش‌های سفارت انگلیس، خوشحالی انگلیسی‌ها از این جنایت، کاملا روشن است. آن‌ها سر بریده میرزا کوچک را «هدیه گران‌بها» و میرزا کوچک را بزرگ‌ترین انقلابی ایران

---

۱. فخرایی درباره کسی که سر میرزا کوچک را برید، دچار یک اشتباه شده است. او می‌گوید که سالار شجاع برادرِ امیرمقتدر طالشی «دستور داد که یکی از طالشی‌های همراه وی، سر میرزا را از بدنش جدا کند. رضا نام اسکستانیَ به اشاره او، سر میرزا را برید و تحویل خان طالش داد.» (فخرایی، ۱۳۷۶: ۳۹۰). اینکه فخرایی گفته است که رضا اسکستانی «طالشی» بوده، اشتباه است، هر چند این شخص، از مزدوران مسلح سالار شجاع بود، ولی طالشی نبود بلکه اصلا گیلانی نبود. او اهل روستای «اَسکِستان» از توابع شهر خلخال بود که مردم آن روستا به زبان تاتی سخن می‌گویند. سلطان الواعظین خلخالی نیز به‌درستی، کسی که سر میرزا را برید، «یک نفر رضا نام خلخالیِ اسکستانی» معرفی کرده است و به خلخالی بودنش تصریح کرده است. (جنگلی، ۱۳۵۷: ۲۵۸)

۲. سربازخانه رشت که در آن زمان محل استقرار بخشی از نیروهای ارتش قزاق بود، امروزه محل استقرار بخشی از نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران است و مسئولیت آموزش‌های تخصصی دریایی را بر عهده دارند و نام «مرکز آموزش تخصص‌های دریای رشت» را بر آن نهاده‌اند. به محدوده اطراف این مرکز، محله نیروی دریایی می‌گویند.

دانستند که دو استان زرخیز ایران را تحت سلطه خویش داشت:

خالوقربان یار و همرزم پیشین میرزا کوچک‌خان، در دهم دسامبر [۱۹۲۱م]، سر بریده او را به قزوین آورد و روز بعد یعنی در یازدهم دسامبر با آن هدیه گران‌بها وارد تهران شد. به‌این‌ترتیب دوران زندگی مردی که در طول ٦ سال گذشته، بزرگ‌ترین انقلابی ایران محسوب می‌شد و تا همین پنج ماه پیش، دو استان زرخیز مملکت را تحت سلطه خویش داشت، به پایان رسید...

ازجمله نتایج مرگ میرزا کوچک‌خان و پایان گرفتن غائله شمال، افزایش قدرت رضاخان است. او اینک کابینه را تحت کنترل دارد و مجلس را تحقیر می‌کند و شاه نیز از او هراس دارد (میرزاصالح، ۱۳٦۹: ۹۳).

به دستور رضاخان، سر میرزا کوچک را در قبرستان حسن آباد تهران، که بعدها آتش‌نشانی شد، دفن کردند. بعد از مدت کوتاهی، کاس‌آقا حسام[1] از دوستان صمیمی میرزا کوچک، مخفیانه سر را از تهران به قبرستان سلیمان‌داراب رشت منتقل کرد و در همان‌جا دفن کرد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و فرار رضاشاه از کشور، عده‌ای از دوستان میرزا کوچک، پیکرش را از روستای خانقاه به رشت منتقل کردند و مقام‌های دولتی اجازه ندادند که در رشت برایش تشییع جنازه باشکوهی برگزار شود و پیکر را با تشریفات به رشت منتقل کنند. طی یک مراسم ساده، پیکر میرزا را به رشت آورده و در قبرستان سلیمان‌داراب رشت، به سر بریده‌اش ملحق کردند و تا مدت‌ها اجازه ندادند مراسمی برای میرزا کوچک برگزار شود (فخرایی، ۱۳۷٦: ۳۹۱).

در همان روزهای نخست، چند مجلس ترحیم و فاتحه کوچک هم که برای میرزا کوچک برگزار شد، تحت تدابیر امنیتی شدید و با نگرانی مسئولان وقت برگزار و گزارش‌های آن هم به وزارت کشور ارسال شد. محمدعلی مجد (فطن‌السلطنه) فرماندار رشت، به وزارت کشور خبر داده بود که آزادی‌خواهان گیلان در روز ٦ شهریور ۱۳۲۱ مطابق با نیمه شعبان، مجلس

۱. کاس‌آقا حسام از دوستان نزدیک و صمیمی میرزا کوچک و از شخصیت‌های برجسته نهضت جنگل بود. او در خانواده‌ای روحانی که سه پشت آنها روحانی بودند در شهر رشت متولد شد. پدرش اهل شفت و مادرش اهل روستای «کَرده» از توابع جمعه‌بازار بود. کاس‌آقا برادر بزرگتری به نام شیخ حسن حسام داشت که از وعاظ برجسته رشت در دوران پهلوی اول بود. کاس‌آقا شغلش خیاطی بود و جنب مسجد حاجی حسن در محله صالح‌آباد رشت، مغازه خیاطی داشت و مغازه‌اش در دوران نهضت جنگل و قبل از آن، پاتوق میرزاکوچک جنگلی و شخصیت‌های فعال فرهنگی و سیاسی بود و جلسات مهمی در آنجا برگزار می‌شد. کاس‌آقا فرزندی نداشت و خانه‌اش پشت مسجد درویش‌مخلص در خیابان سردار جنگل فعلی، قرار داشت. او در سال ۱۳۳۵ش در رشت درگذشت. (گفتگو با آقای حسین حسام فرزند شیخ هادی حسام فرزند شیخ حسن حسام برادر کاس‌آقا حسام.) (فخرایی، ۱۳۷٦: ۳٦۸و۳٦۹و۳۹۱).

ترحیمی بر سر قبری که به‌تازگی برای میرزا کوچک جنگلی در سلیمان‌داراب رشت درست کرده‌اند، برقرار کرده و مردم را هم دعوت کرده‌اند. فرماندار در پایان گفت که پیش‌بینی‌های لازم، انجام خواهد شد. این خبر به نخستین مراسمی مربوط است که بعد از فرار رضاشاه، مردم گیلان توانستند برای میرزا کوچک برگزار کنند (کشاورز، ۱۳۷۱: ۱۸۹).

۱۰. نتیجه‌گیری

نهضت جنگل در هنگامه جنگ جهانی اول، که انگلیس و روسیه تزاری با هم متحد بوده و ایران را اشغال کرده بودند، برای کسب استقلال ایران تشکیل شد. قوای جنگل مستقیماً با نیروهای متجاوز جنگیده بودند و توانسته بودند بیش از پنج سال مقاومت کنند. غیر از جنگ، دستگاه جاسوسی انگلیس، توطئه‌های بسیاری را علیه نهضت جنگل ایجاد کرد و از عوامل اطلاعاتی انگلیس و نفوذی‌های بومی، که بخش عمده آن‌ها بهایی بودند، مخفیانه به نهضت جنگل وارد کردند. نهضت هزینه‌های سنگینی پرداخت، ولی مدیریت هوشمندانه میرزا کوچک، و اعتقاد مردم بومی به عظمت شخصیت روحی و معنوی او باعث شد نهضت به‌سلامت از آن موانع عبور کند.

با وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه، شرایط تغییر کرد. با فروپاشی حکومت تزار و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی، انقلابی‌هایی سر کار آمدند که مهم‌ترین شعارشان، نجات کارگران جهان از سلطه امپریالیسم انگلیس بود. آن‌ها در ابتدا تمام امتیازها و قراردادهای استعماری روسیه تزاری را لغو کردند. به‌عبارت‌دیگر، با گرفتن ظاهر دوست و متحد، وارد ایران شدند و مدت کوتاهی نیز با نهضت جنگل همکاری کردند؛ اما خیلی زود خیانت کردند.

آنها در داخل نهضت جنگل، کودتا کردند و تلاش کردند میرزا کوچک را بکشند و نهضت را به‌دست گیرند. آن‌ها نیروی نظامی به جنگل برای کشتن میرزا و یارانش فرستادند ولی در جبهه‌ای که شکل گرفت نیروهای نهضت، بلشویک‌ها را عقب زدند. بلشویک‌ها وقتی نتوانستند نام و اعتبار نهضت جنگل را به‌نفع خود مصادره کنند، تصمیم به نابودی کامل نهضت جنگل گرفتند. ازاین‌رو با انگلیس و رضاخان برای سرکوبی نهضت جنگل به‌توافق رسیدند.

انگلیسی‌ها از چند سال قبل از کودتای سوم اسفند، در تکاپو برای استقرار یک دیکتاتور دست‌نشانده بودند و نهضت جنگل را از مهم‌ترین موانع می‌دانستند. بعد از کودتا و روی‌کار آمدن رضاخان، همانطور که ایران به سمت یک دیکتاتوری نظامی پیش رفت، سلطه انگلیس در ایران هم به صورت بی‌سابقه‌ای گسترش یافت. در این تحولات، نقش میرزا کریم‌خان

رشتی، از عوامل انگلیس در ایران، برجسته بود. او نه‌تنها زمینه ارتباط رضاخان، قزاق گمنام، با اردشیر ریپورتر، رأس شبکه انگلیس در ایران، را فراهم کرد؛ بلکه در ایجاد جبهه‌ای از گروه‌های داخلی علیه میرزا کوچک نقش داشت. کریم‌خان رشتی در همکاری روس و انگلیس در عملیات مشابهی که علیه محمدعلی شاه در سال ۱۲۸۸ رخ داد نیز از عناصر اصلی بود. شهادت میرزا کوچک و پایان نهضت جنگل، موجب خوشحالی دولت انگلیس شد، زیرا بزرگ‌ترین مانع پادشاهی رضاخان و سلطه انگلیس بر کشور، برداشته شد.

فهرست منابع

۱. اتابکی، تورج (۱۳۸۰). «از رفیق سرخ تا دشمن خلق، کارنامه و زمانه احسان‌الله‌خان، دوستدار سرزمین شوراها». **فصلنامه گفتگو**. بهار ۱۳۸۰، ش ۳۱.

۲. اصفهانی، میرزا نعیم (۱۳٤٥ق). **کلیات نعیم**. چاپ سنگی. بمبئی: مطبعه مصطفوی.

۳. افشار، ایرج (۱۳۸۰). **برگ‌های جنگل: نامه‌های رشت و اسناد نهضت جنگل**. تهران: فرزان روز.

٤. امام خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸). **صحیفه امام**. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

٥. آریابخشایش، یحیی (۱۳۸٥). «جاسوسان کا. گ. ب در ایران: استاندار جاسوس»، **فصلنامه مطالعات تاریخی**. س ٤، ش ۱٥، زمستان ۱۳۸٥.

٦. بحرالعلوم قزوینی، سیدمحمد (۱۳۹٦). **تاریخچه میرزا کوچک‌خان روایتی نو و متفاوت از قیام جنگل**. به کوشش: مهدی نورمحمدی. تهران: نامک.

۷. بهبودی، هدایت‌الله (۱۳۹۳). **روزشمار تاریخ معاصر ایران**. ج ٥. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۸. تبریزی، جواد (۱۳٦۲). **اسرار تاریخی کمیته مجازات**. تهران: انتشارات فردوسی و نشر ایران و اسلام.

۹. جنگلی، میرزا اسماعیل (۱۳٥۷). **قیام جنگل: یادداشت‌های میرزا اسماعیل جنگلی خواهرزاده میرزا کوچک‌خان**. با مقدمه: اسماعیل رائین. تهران: جاویدان.

۱۰. جودت، حسین (۱۳٥۱). **یادبودهای انقلاب گیلان و تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت**. چاپخانه درخشان.

۱۱. خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی (۱۳۹۱). ۲۹ آبان ۱۳۹۱، پایگاه اطلاع رسانی دفتر.

۱۲. خواجه نوری (معزالسلطنه)، رضا (۱۳۹۱). **تصرف تنکابن به دست مجاهدان مازندران**.

به کوشش: منوچهر خواجه نوری. تهران: نامک.
۱۳. درویش، سعدالله‌خان (۱۳۸۷). **خاطرات سعدالله‌خان درویش: رئیس مجاهدین نظامی جمعیت جنگل**. به کوشش: جهانگیر درویش. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۱٤. دولت‌آبادی، یحیی (۱۳٦۲). **حیات یحیی**. ج٤. تهران: عطار و فردوسی.
۱۵. شهبازی، عبدالله (۱۳۸۲). «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران»، **فصلنامه تاریخ معاصر ایران**. س۷، ش۲۷، پاییز ۱۳۸۲.
۱٦. شهبازی، عبدالله (۱۳۸۷). **ظهور و سقوط سلطنت پهلوی**، ج۱: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست. تهران. اطلاعات.
۱۷. شهبازی، عبدالله (۱۳۹۳). **ظهور و سقوط سلطنت پهلوی**. ج۲: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران. تهران. اطلاعات.
عاصیان، اکبر (۱۳۹۷). بررسی موردی«پروژه جمهوریت» و اقدامات شبکه نظامی سردار سپه در اجرای آن». فصلنامه مطالعات تاریخی. س ۱۷، ش ٦٤، بهار ۱۳۹۸.
۱۸. فاضل مازندرانی، اسدالله (۱۳۲ب). **تاریخ ظهور الحق**. ج۸، بخش۲. مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۱۹. فخرایی، ابراهیم (۱۳۷٦). **سردار جنگل (میرزا کوچک‌خان)**. تهران: جاویدان.
۲۰. فراهانی، حسن (۱۳۸۵). **روزشمار تاریخ معاصر ایران**، ج۱. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۲۱. فراهانی، حسن (۱۳۸۸). **روزشمار تاریخ معاصر ایران**. ج۲. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۲۲. فورتسکیو، ل.س. (۱۳۷۹). **رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران**. مترجم: محمدعلی کاظم‌بیگی. تهران: مرکز اسناد و دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۲۳. کاظمی (مهذب‌الدوله)، باقر (۱۳۹۰). **یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی**. ج۱. به کوشش: داود کاظمی و منصوره اتحادیه (نظام مافی). تهران: نشر تاریخ ایران.
۲٤. کشاورز، فتح‌الله (۱۳۷۱). **نهضت جنگل و اتحاد اسلام اسناد محرمانه و گزارش‌ها**. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
۲۵. کمره‌ای، سیدمحمد (۱۳۸۲). **روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره‌ای**. ۲ج. به کوشش: محمدجواد مرادی‌نیا. تهران: شیرازه.

۲۶. کولارژ، یان (۱۳۸٤). **بیگانه‌ای در کنار کوچک‌خان**. مترجم: رضا میرچی. تهران: فرزان روز.
۲۷. محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۸۹). **زمزم عرفان: یادنامه فقیه عارف حضرت آیت‌الله بهجت**. قم: دارالحدیث.
۲۸. مردوخ کردستانی، شیخ محمد (۱۳۷۹). **تاریخ مردوخ**. تهران: کارنگ.
۲۹. منتصری، هوشنگ (۱۳۹۳). **سال‌های خاکستری: خاطرات دکتر هوشنگ منتصری**. گفت‌وگو و تدوین: علی امیری. رشت: فرهنگ ایلیا.
۳۰. منتصری، هوشنگ (۱۳۹۸). «همزیسی مسالمت آمیز جاسوسان مختلف المرام»، **مجله دیلمان**. ش۱۰، آذر و دی ۱۳۹۸.
۳۱. میرزاصالح، غلامحسین (۱۳٦۹). **جنبش میرزا کوچک‌خان بنا بر گزارش‌های سفارت انگلیس**. تهران: نشر تاریخ ایران.
۳۲. نقیب، سید محمدمسعود (۱۳۷۹). **خلخال و مشاهیر**. تبریز: مهد آزادی.
۳۳. نوزاد، فریدون (۱۳۷۹). **تاریخ جراید و مجلات گیلان (از آغاز تا انقلاب اسلامی)**. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳٤. نوزاد، فریدون (۱۳۸٦). **نقش احسان‌الله‌خان در نهضت جنگل**. رشت: کتیبه گیل.
۳۵. نیکیتین، ب. (۱۳۲۹). **ایرانی که من شناخته‌ام**. مترجم: فره‌وشی (مترجم همایون سابق). تهران: معرفت.
۳٦. روزنامه **انقلاب سرخ جنگل**، رشت.
۳۷. گفتگو با آقای **حسین حسام**، فرزند شیخ هادی حسام، فرزند شیخ حسن حسام، برادر کاس‌آقا حسام.